

مجموعه مکاتیب حضرت عبدالربها

۷۳

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شید الله ارگانه بتعداد محدود بنسختور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مصوبه امری ندیبا ششده

شهرالقدره ۱۳۳ بدیع

این مجموعه مکاتیب مبارک حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداء
در تاریخ ۱۲ شهر القدره ۱۳۳ بدیع مطابق
۲۴ / ۸ / ۲۵۳۵ به عنایت جناب آقای منوچهر روحانی دریافت
و پس از تهیه سواد عکسی اصل کتاب اعاده گردید . این
مجموعه بخط متصاعد الی الله جناب علی اکبر روحانی میلانی
(محب السلطان) علیه رضوان الله و بهائیه میباشد که
سالها بعنوان منشی محفل روحانی مرکزی ایران مصدق
خدمات ذیقیمت بوده و علاوه بر این خدمت مقدس با جمعوری،
کتابت و تحریر و تکثیر بسیاری از آثار مبارکه یادگارهای
ارزنده ای برای جامعه بهائی بیجای گذاشته اند

فهرست

عدده صفحات	مناجات
۲	ای خداوند بخشنده کوبک
۶	ای پروردگار این بچاگان
۹	پاک یزدانا جمیع پریشان تو
۱۳	ای پروردگار در این کو عظیم
۱۸	پاک یزدانا اگر چه دیوانه
۲۱	ای یزدان من خداوند مهربان من
۲۲	ای پروردگار این دوستان
۲۳	پاک یزدانا این جمع را

فہرست

عد و صفحہ	مناجات
۲۶	ایچداؤند مہربان ماگنہ کاریم
۲۸	ای یاران حسیقی
۳۰	پاک یزدانا خداوند مہربانا
۳۳	ای پروردگار
۳۴	ای پروردگار ای مہرگار
۳۵	ای یزدان من ای جفا نوق
۳۷	یا من تنک بذیل المیشاق
۳۹	ای سبندہ دیرین یزدانی

فہرست

عد و صفحات	مناجات
۴۱	ای مہربان جانان
۴۲	ای پروردگار ای مہربان
۴۵	ای منجذبان چال ابھی
۴۸	المی المی تو بنیاد آگاہی
۵۰	ای پروردگار این دوستت را
۵۲	ای پروردگار مستمندانیم
۵۳	ای خداوند بی نیاز
۵۵	ای خداوند تو آگاہی و دانا

فہرست

عدد صفحات	مناجات
۵۷	پاک یزدانا گل گنہ کاریم
۵۸	ای پروردگار
۶۰	ای یزدان مہربانم
۶۱	ای یزدان مہربان
۶۳	ای پروردگار آمرزگاری
۶۶	ای پروردگار
۶۷	خداوند مہربان
۶۹	پاک یزدانا خاک ابرار

فہرست

عد و صفحات	مناجات
۷۳	ای دلبر آفاق
۷۵	خداوند مہربانا
۷۷	رحمانا رحیمیا کریمیا
۸۰	پروردگارا
۸۲	پروردگارا آموزگار
۸۴	پروردگارا مہربانا
۸۶	خداوند مہربانا
۸۷	پاک بزدانا

فهرست

عدده صفحات	مناجات
۹۰	پروردگارا
۹۱	ای پروردگار
۹۳	سپاس و ستایش
۱۰۹	ای سرور هو شمن بدن
۱۲۶	ای بهمن از خدا بنخواه
۱۳۲	ای ایران عزیزان
۱۴۶	ای پرسیان بنده اشیا
۱۴۶	ای یار مهربان

برو به اول قسمت →

فہرست

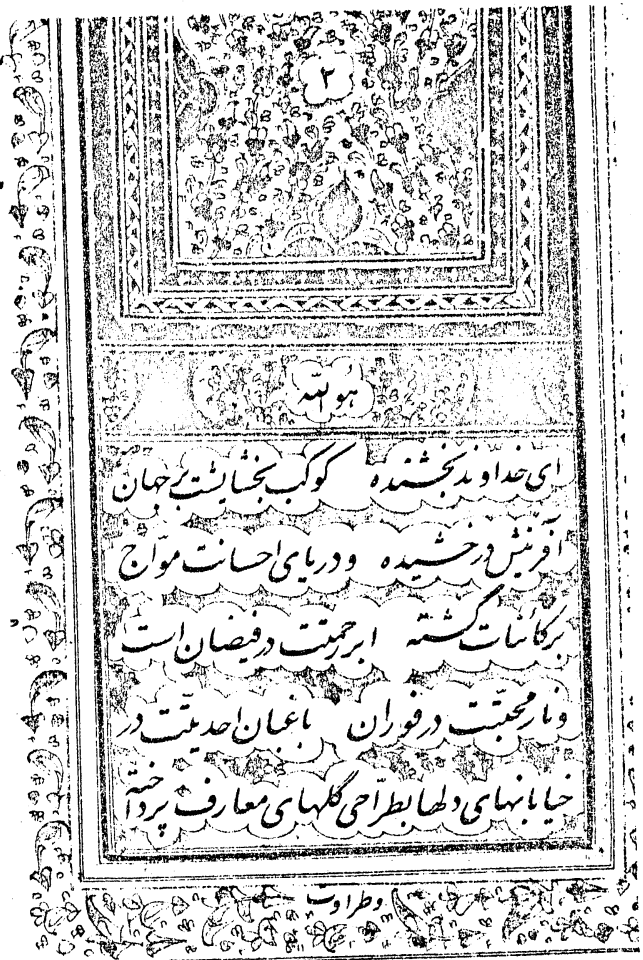
مناجات	عدد صفحات
ہوائے امی عزیز پرسی	۱۵۰
امی ثابت بر پیمان	۱۵۷



هو

ای خداوند بخشنده کوکب بجایشت جهان
 آفرینش درخشیده و دریای احسان موج
 برکات گشته ابر رحمت در فیضان است
 و ما محبت در فوران باغبان حدیقت در
 خیابانهای دلها بطراحی گلهای معارف پر خسته

وطراوس



و طراوت و لطافت بنیاید یافته نسیم
حدیقه و جدانیت چهارزنده نموده و بر لو
اقاب موهبت قلوب دوستان از امور فرموده
جام صهبای محبت عاشقان از سرست کرده و
اینگ بدیع ملکوت ذرات کائنات را بخش و
حرکت آورده از بهر تنی صوت تمیل و کبیر بلند است
و از بهر کرانه اینک تسبیح و تقدیس مرتفع از
هر گوشه شور و ولوله و در هر پیشه نغمه بر آید
در هر حدیقه طبور ملکوت در نغمه و آواز و در

برگلشنی بلبل توجیدت بگلستانک معنوی دمساز
 آفاق در اہتر از است واقطار بصیت و آواز
 دمساز و ذرات وجود در اوج موہبتت در
 پرواز این جمع پریشا زارد انجمن غنایتت مجمع
 فرما و این گروہ بسیر و سامان زادن پناہ موہبتت
 بلجا و ماوی بخش این خطہ تشنہ را سیرا
 فرما و این سراب فرقت را بشراب صلت
 تبدیل نما در خان بی برگ را پر گل و شکوفہ
 نما و مینوایان با توان رازاد و توشہ دہ بال

۵
و پر شکستگار با بال و پری عطا کن
اقاد کار زاد استگیر شو و بیچارگان را مجبور
طفلان شیر خوار را از شد غایت شیره و کوه
بیر با زاد مهد موهبت پرور نفوس را
از نفس و هوی مقدس کن و صدور را بنور
هدی شرح نما و لهار از بر آلاشی پاک مطهر
کن جانهار انجشایش خلوق عظیم گلشن اسرار
فرما ای پروردگار گنه کاریم ترحم فرما
ای بزرگوار استمکاریم عفو و مغفرت کن در

هر دایم گرفتاریم آزادی بخش در صبر فرزندیم
مطلق العنان کن این ظلمات قلوب را بنور
تبدیل فرما و این شهوات نفس را بروح تقی مبدل
کن تا در هوای جانفزای انقطاع پرواز نمایم
و بیاد روی و خوبیت دمساز گردیم توئی
مقدر و توانا و توئی شنوا و بیاع

هو الأیچی

ای پروردگار این بیچارگان شیفته روی
تواند و افتاده کوی تو و سرست جام هوی تو

۷
و عاشقان خوی تو در بهرانت گریبان دریند
و در حرمان زهر فراق چشیدند شب و روز
گریبان تو اند و روز و شب نالان بسوی تو
جز تو ندانند و غیر از تو شناسند و جز بسوی تو
نالند توئی بلجا و پناهشان و توئی مبداء
و منتهاشان اگر برانی و یا بخوانی و بسیزی
و یا آبروی بنگان بریزی بزرگواری کنی و یا
شرمسار فرمائی توئی مختار توئی پروردگار
توئی آمرزگار اگر بسندی هرستند از خمند

کردد و اگر برانی هر بزرگوار خوار شود هر
 کلهی خار گردد و هر سروری خاک رهگذار
 پس ای آموزگار این بنگدز بنواز و کار این
 افتادگان را بساز شمع در قلوبشان روشن
 کن و شهاب ثاقب بر هر اهرمن نما تا نو
 یزد اینت برافروزد و پرده ظلمات بپشت
 بسوزد تویی قادر و بینا و حی و توانا و دانه
 و شوی راز درون را ابراز نما خارزار
 دلها را گلشن و گلزار کن روح را فتوحی بخش

و جان و وجدان را بشارت و نشانه صیومی

عنایت فرما ع ع

هو القیوم

پاک یزدانا جمیع پریشان تو بیگانه ایم

خویشان تو افسرده ایم شعله برافروز

پژمرده ایم دلهارا با تش محبت لبوز هر چه

بهستیم آشفته روی تو ایم و گسسته کوی

تو بیچاره ایم و آواره افتاده ایم پراه

و ناله ذراتیم ولی در هوای تو اوج یافتیم قطراتیم

ولی در موج بیم تو شتافتیم این خفنگانز ابدار
 فرما و این آوارگانز ایهوشیار این ستیاره کا
 باختر را اختران خاور کن و این گیاههای بی مژرا
 درختان بارور اگر چه با موران ذلیلیم اما تو
 سلیمان پر شمت سلطنت جلیل اگر چه خوار
 گویند کاریم اما تو بزرگوار و آمرزگار در
 استعداد و استحقاق نظر مفرما و در تعینت
 و قابلیت ملاحظه کن در فضل وجود خویش
 بر بیگانه و خویش نظر مفرما اگر موج دریای بخشش و

۱۱
دیش اوج گیرد عالم آفرینش را استغرق نماید اگر
انوار ساطعه خورشید آفرینش بدرخشد ظلمات
حالکة سیئات و خطیئات ترا بر تویی مونداید
تجلی فضل ما، ظهور است و فیض اصل صبا را
مراجما کافور آن بر آلوده میرا پاک نماید و
این سراسر آفریده و پرموده میرا چاکبند
افروخته و چالاک ای پروردگار این
حروف مفزده را کلمات تا مات کن و
این کلمات مجمله را آیات باهرات تاجج

بالعه

بالغه کردند و رحمت سابقه حقیقت فائمه شوند
 و نعمت سابقه مصابیح علی کردند و مفاہیح بوآ
 تقی نجوم بدی شوند و نجوم نفس و هوی
 حقیقت فائمه کردند و عروق و شرابان
 اشجار بوستان تو شوند و از نار گلستان تو
 ایخداوند مہسبان این جمع پریشان ہر یک
 از کشوری و بومی و مرزی و لغوری یکی شرقی
 و دیگری غربی یکی جنوبی و دیگری شمالی ہر یک
 این بیچارگان را در ملک ادنی در شرف نقطہ آثری

بعد از بقاع علیا جمع فرمودی امیدواریم که
 بفضل وجودت و غایت موهبت در آن
 نقطه از ملکوت اعلی جمع فرمائی تا کل در ظل سدره
 منتهی بیاریم و بخت فوز بقیان فائز گردیم
 رب حقیق ذلک بفضلک وجودک ع ع

هو الله

اسی پروردگار در این کور عظیم سلطان حسین
 تجلی فرمودی و در حشر کبر بحال انور اشراق
 نمودی این قرن سلطان قرون و این عصر

نوبهار

نوبهار اعصار در صبیح شون و چون کجیح
 جات و مراتب این کور را ممتاز از سایر ایام
 ظهور مظاهر احدیت فرمودی مخصر تداب
 خلاف عشاق و قطع ریشه انشاق و دفع
 شبهات و منع ارتیاب در کتاب اقدس
 که ناسخ کل کتب و صحف است بنص جلیل و طبع
 حق را از باطل واضح فرمودی و جمیع تدعیان
 محبت را از ثدی عذرای کتاب اقدس
 سیال بلین عهد و میثاق پرورش دادی

و در جمیع الواح وصحائف متممک بعد ترا
 نوازش و ستایش نمودی و متزلزلان قضا
 نفیرین و کوشش فرمودی پس با بزرگم آعلی
 کتاب عهد را مرقوم نمودی و لوح بیاق را
 نگاشتی تا مجال شبهه و ارباب نماند و
 امر و مقررانته چون آفتاب واضح و روشن
 باشد و هیچ نفسی نتواند رخنه نماید و در آن
 مبارکت که سبب اعظم اتحاد عالم و دافع
 اختلاف امم است را کجای خلاف و نفاق

افکند و این بنیان عظیم را خراب کند و این جنت
 ابھی را خاستان چنانماید حال نو بهوسانی
 چند در فکر نقض میثاق افتادند و بجز دانی چند
 در صد قلع و قمع این بنیان در ستر بکله ایوم
 جبار آتیه بر ریشه ایمان و پیمان امرت
 زنند و سیف بر میکل میثاق روادارند
 در هر دقیقه بطلمی بر خیزند و جفائی وارد آرند
 و فریاد مظلومی بلند کنند الواحت را
 که نبض صریحیت مبین واضح و مشهود باو نام

خوش

خویش معنی کنند و در جیب و بغل نهند و
 استدلال بر او مایات و ترقات نکشند
 و بر بگدن مظلومان استهزا نمایند تیری
 نماید که پرتاب نمودند سهم و سنائی نماید که
 رواند آشتند طغنی نماید که نرزدند زخمی نماید
 که وارد دنیا و درند ای پروردگار تو آگاه
 ای امزگار تو لمجا و پناهی ای کردگار تو گوا
 دوستان ثابت گرفتارند تو نجات بخش
 و باران راست مبتلایند تو ربانی دهر علم

بینت را بلند کن و ثعبان مبین را اجازت
 بخش تا از آستین کلیمت بدر آید فاذا
 هی تلفف یا فکون والبعاء علی کل بیت
 علی عهد الله المحکم المستین ع ع
 هو الاهی

پاک یزدانا اگر چه دیوانه و بی لانه و آشیانه
 گشتم ولی سرگشته گوی تو ام و شفقت رو
 تو مجنون و مفتون آنچالم و محزون و دوزخ
 از فراتم این مجنون شیدا ای بسینوا

سلاسل و زنجیری خزان زلف مشکین بخوید و این
 مقنون بسیر و سامان عقل و نهائی بغیر فویضات
 عشق نخواهد این جنون اگر چه جامع جمیع فنون و
 پرسکون است لکن چون وقت مقتضی نه
 بفضل و عنایت قوتش را غشی بخش که آن بیز
 مبارک را بخلد و آن سلسله بیچ اندر پیچ را
 بکلی قطع نماید عقل و فرسنگ زیاده مانع از
 شرفیات مقبول و نه جنون پرفنون زنجیر
 شکن محبوب خدا یا اعدای بخش و توسطی

غایت فرما در ایام مبارک شخصی بود مضمون محبت
 امر فرمودند که این ابیات را دائما قرائت و
 بلجن خوش تلاوت نماید ای عشق منم از تو
 سرگشته و سودائی و اندر همه عالم مشهور
 بشیدائی در نامه مجنونان از نام من آغازند
 ز این پیش اگر بودم سر در فردانائی ای
 باده فروش من سرمایه جوش من
 ای از تو خروش من من نایم و توانائی گرزندگیم
 خواهی در من نفسی در دم من مرده صد ساله تو

جان سیحانی و البها علیک و علی
 کل مفتون معتدل کریم ع ع
 پروردگارا کردگارا

ای یزدان من خداوند مهربان من
 این فارسین بایر دیریند و دوستان
 خاور زمین شیفته و آشفته روی تو اند
 و سرگشته و گمگشته کوی تو سالهای دراز
 مگر آن روی تابان تو بودند و در آتش مهر
 سوزان تو پس درمی بگشا و پرتوی بجشا

۲۱
تا دلهما آسمان گردد و جانها گلستان شود
توانا تویی بسینا ع ع

هولته

ای پروردگار این دوستان یاران توند
و سرست پیمانہ پیمان تو همه پرورده
آغوش بخشند و شیرخوارستان دیش خداوند
افرنیش اگر مستمند ولی هوشمندند
اگر ناتوانند ولی زورمندند چه که پوشتیبانی
تویا و مرهبانی در جهان کجسان هر بلند نما

و در ایوان یزدانی جای به در انجمن بالا رو سفید
 فرما و در امید گشا و از بخش آسمانی بهره بخش
 شب تیره را روز فرما و روز نور روز را فیروز
 کن تویی توانا تویی بنیاد تویی شسوا
 تویی بهیبتا تویی مصیبتان عاع
 هو الاهی

پاک یزدانا این جمیع را شمع عالم کن و این
 انجمن را گلزار گلشن محفلش را روضه ضیاء
 کن و مشرقش را مطلع انوار رحمن از نفحات

شکینش

مشکینش شام عاکفین کوی دوست را معطر
 کن و از نسیم عنبرینش دلهای مهران حریم
 مقصود را مفرح نفوس را در ظن خاج حمت
 خط فرما و قلوب را در صون جایت حضرت احدیت
 جای ده تا سید اتا فقی ابھایت را از زن
 کن و موبت ملا اعلایت را شایان
 اگر چه کل طویور بی پروا بایم لکن در حد اتوات
 لانه و آشیانه داریم و بدرگاہ احدیت
 پناه آریم و از تو خون و مدد میطلبیم و یار

ویاوری جوئیم چون بجز کرم خویش را از ذره
 کمتر و از پشه کمتر و پست تر یابیم و چون دریا
 بخش و عطای ترا بنیم ذرات آفتاب نور بلکه
 روشنتر شده کنیم ای بخشنده مهربان
 خطای این بنوا یا را بذیل عطا پوش و جای
 این مدهوشان را تبدیل فرما بجهت و فاعقل و
 هوش نفوس را همتی دیگر عطا فرما و شوری
 دیگر در سرا افکن تا عزت جاوید طلبند و
 لذت عالم جدید آهنگ عالم بالا کنند

واقف

وافق اعلیٰ جویند و با بنجمن کبریا پویند و از
 ملکوت ابجی فیض برزند عالم ظلمانی نورانی شود
 و عرصه شیطانی ساحت رحمانی گردد خطه خاک
 فردوس برین گردد و کلخنی فانی گلشن باقی شود
 تویی مقدر و توانا و شنونده و بیاعراض

هو الاهی

ای خداوند مهربان ماگنه کاریم و تو آفرینگار
 و ماتبه کاریم و تو عفو غفار هر چند موج گنه
 اوج گرفته است ولی بعفو و عفوانت محمدیم

و هر چند

و هر چند سبیل عصیان در نهایت طغیان است
 ولی بخشش و احسانت متوسلیم ای خدای پر عطا
 خطا پوش دریای رحمت بجوش آور و جام مغفرت
 بنوشان هر چند ظلمت ذنوب شدید است
 ولی مدتا بان مغفرت بس نیر ای خداوند این
 مستمذ را در ایوان بلند جای ده و از حمد فرما
 و در فلک غفران احترام بان کن و در سایه
 درخت امید مکن و ما و می بخش
 توئی غفور و توانا ع ع ع

بهوانته ای ایران حقیقی دست شکرانه
 بساحت اقدس لبرگانه بند کسید و آغازین
 راز و نیاز نمایند که ای پروردگار ستایش
 و نیایش و شکر و سپاس ترا سزاوار که موفقی
 و مؤید بر ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان نمود
 و قوت تمک بر عرصة الوثنی بخشیدی
 هر پرده را از پیش دیده دریدی و هر حالی را
 از صراط مستقیم بر انداختی و هر مانعی را از
 مشاهده نور مبین بردختی چشمها روشن فرمودی

و ما بنین بر میثاق را شمع انجمن کردی علم عمده را
 در آفاق امم چنان بلند نمودی که هر پیر و بزرگو
 کودک و بزرگ و دانا و بار و اغیار و بیگانه
 و آشنا و ناتوان و توانا مجبور بر عتراف
 گشتند و مجال انکار بجهت نفسی باقی و برقرار
 نماند پس باید آن یاران با وفادر هر آن صد
 هزار شکر بدرگاه احدیت نمایند که باین تائید
 و توفیق و استقامت موفق گشتند ع
 هو الله تعالی

۲
پاک یزدانا خداوند مهربانا آوارگان کوی
توایم مشتاقان روی تو و عاشقان
خوی تو بیچاره ایم افاده ایم ذلیلیم حیریم
ضعیفیم رحمتی فرما و موهبتی عنایت کن از
قصود در گذر و خطایای بی پایان بپوش
هر چه هستیم از توایم و آنچه گوئیم و شنویم
وصف تو گوئیم و روی تو جوئیم و راه تو
پوئیم تو خداوند مهربانی و ماکنه کار بد و سامان
پس ای بر رحمت رشحاتی ای گلشن عنایت لطفانی

این مکر موجب موجی و امی آفتاب غنایت پر شو
 رحم فرما غنایت کن قسم کجالت که بفر خطاش
 و بغیر از آمال اعمالی نه مگر پرده ستارایت
 پوشاند و حفظ و حمایت شامل حال گردد
 و الا این ضعفا را چه توانائی که بخدمت پرورد^{ند}
 و این فقرا را چه غنائی که با طعرت بگسترانند
 تویی مقدر و توانا تا مید کن توفیق بخش
 این نفوس پر مرده را بر شحاتت بر موهبت
 طراوتی غنایت کن و این چنانیستند لا

با شرافت

با شرافات شمس احدیت روشنائی بخش
 این باهیان تشنه لب را بدریای رحمت افکن
 و این قافله گامگشته را بنیاه احدیت دلالت کن
 ملک شکار بعین هدایت دلالت کن و
 او را گزارد در پناه عزت ماوی بخش تشنگان را
 از سبیل موهبت بنوشان و مردگان را
 بجات ابدیه زنده کن کوران را بنیافرما
 و گران را شنوا کن و گنگان را گویانما و
 افسردگان را برافروز غافلان را هشیار کن و

خسگان را

خسگ از ایدار نما و مغزور از اشته در هر کار
 تویی مقدر تویی بخشد تویی مهربانک استا کریم القاب
 تع ع

ای پروردگار

خطیبات این نفوس را عفو کن و سیئات
 این ذللا را ستر نما تو واقفی تو عالمی تو
 مطلعی تو آگاهی ما گنه کاریم ما خطا کاریم
 ما عاقلیم ما ذاهلیم تو عفو می تو عفو می تو
 بزرگواری تو آمرزگاری انک انت التواب
 استار ع ع

هو الأبعی ای پروردگار ای آموزگار این
 امه موفقات را با اولاد و احاد بر عهد و
 میثاق ثابت و مستقیم فرما و بر پیمانت محکم
 و استوار نما و از امتحان و آفتان محفوظ
 و مصون بدار و از مادیات خود مستغنی و
 بی نیاز کن و در پناه عفو و غفران منزل و
 ماوی بخش و نور دیده اش و قلز کبدش را
 از هر شکلی و بلیه شدیده ربانی بخش و
 روح و جانش و پسر مهرانش در کف دست

صیانت فرما تویی عفو و غفور و ارحم بوم التور
 ای خداوند این مادر و فرزند را در بچو و جنت همی
 بلجا و پناه ده و در جوار رحمت کبری بعد از عروج
 از عالم ادنی منزل و ماوی نجش انک انت
 الکریم المتعال ع ع

هو الله

ای یزدان من این جفاوق نورانیه نجوم
 بازغه افق بد آیتند و جهش از در ملکوت
 احدیت روشن فرما و اشجار بوستان انجذاب

و اعلمه

و استقامند بفيض و زيرش باران عنایت در
 هر دمی تازه و زنده و پر طراوت و لطافت فرما
 سُرُج عرفانند در انجمن عالم روشن کن و
 فارسان میدان ثبوت و رسوخند بجهود
 ملکوت ابعثی تا بید کن تشنگان بادیه اشتیاقند
 بر ساحل بحر الطاف وارد کن در هر دمی
 نصرتی فرما و در هر نفسی روحی بدم ازیم
 حدیقه عنایت قلوبشان را روح و در یگان
 بخش و از شمیم ریاض موهبت بشامشان را

معطر فرما تویی مقدر و توانا تویی کریم و مهربان
ع ع ع

هو الاهی

بایس تنگ بذیل المیشاق در این عهد که
انوار عهد شرق و غرب امتونموده نسیم
جان بخش مهبت یساق حیات بدیه باهل اشراق
بخشیده و نجات تقدیر شام روحانیا
معطر فرموده اهل پیمان در نهایت سرور
و طربند و اهل ایقان در غایت جور و جود
پس ای تابان توجه بملکوت الهی نماید و

ساجد

مناجات کنید که ای بخشنده و درخشنده
 و مهربان شکر تو را که شاهراه حقیقت نمودی
 و عنایت فرمودی و صبح روشنی طالع نمودی
 و فضای گلشنی واسع بگستردهی در ظل شجره
 اینام و وی بخشیدی و بزم استراحت
 و از جام یشاق سرمست فرمودی و در زمره
 ثابتان این دوستان را محسور نمودی
 ای مهربان توئی مؤسس عهد و پیمان
 ای یزدان توئی بلجاً و پناه را سخنان

ای ستان توئی ندآل بخردان و منتقم از قمر زلزان
 ع-ح
 هوته

ای بنده دیرین یزدانی چه نویسم که در این
 گوشه تنهایی مونس و انیسیم شکر و همدم
 و قرینم یابد و دوستان آزاد و ابرار بهر شام
 جوع و فرغ نمایم و هر باده فریاد و مناجات
 که ای پروردگار ای کردگار مهربان بنده
 در اطراف و کناف مستغرق و مشت و پریشان
 سرگردان بسیر و سامان در بهر نفسی دامی

کرفار

کرفار و در هر یومی در بومی سرگردان دنیا
تو دینوشند و بنا بر محبت در آتش
گرفته کوی تواند و آشفته روی و موی تو
غایتی کن مرغی نما که کل در ظل ممدود و سیاه
خیمه محمود در تحت لوآ مقصود مجتمع کردند و بر
آراک و سر متقابلین جالس کردند و از
کأس موهبت نوشند و از صبا آفتاب
سرست کردند توئی قادر و توانا ای پروردگار
این سراجهای روشن را از رایج امتحان

آفتان محافظت فرما و این طهور بال و پر
 شسته را در حدیقه فضل آشیانه بخش
 این بی نصیب از الضیبه ده و این در نامه گزرا
 در مانی عنایت کن تویی کریم تویی رحیم
 تویی علیم ع ع
 بهوائه

ای مهربان جانان همه اعضا و جواریم بر بنا
 ملکوتی بشکر و ستایش ناطق و بی نیاز
 و نیایش پرداخته در بن هر مونی هوئی زخم

در سر هر کوئی نعره فی بر آرم جانم فدای هر
بنده دیرینت همیشیم قربان آن ندای برینت

چون از مشاهده بصر در عالم ناسوت محروم
نمودی ارادراک بصیرت در جهان ملکوت
مایوس مفر ما تویی بخشنده و مهربان ع

هو الاهی

ای پروردگار ای مهربان این دوستان
مغکف استانند و این باریان از ضررات
مجتت شعله سوزان بیاد تو چون بگر فموا

و در آنجمن توحید چون سراج و تاج هر یک
 موجی در بحر عنایتند و هر یک در جی زلالی
 هدایت در بحر گاه بادی آگاه بگردید و بزرگند
 و در شبها نگاه بیاد و جمالت بخوانند و بیایند
 تویی بخشنده و مهربان و تویی پائیده و
 رحمن امی بی نیاز مردگان را بیامرز و
 بازماندگان را بنواز در ماندگان را درمان شو
 و آزادگان را پناه و امان از قصور در گذر
 و ذنوب بخشا تو ستاری تو آمرگار و لهما علیکم ع

هو الأبعی ای مهربان یزدان من اینهارا
 جان بخش و بجانان برسان و از زندان جان
 و بایوان آسمان در آرز جهان خاک تنگ است
 بعالم پاک بیزنگ پروازده و عالم ترابی
 ظلما نیست بجان نورانی طیران بخش
 امکان نقص صرف نیستی محض است از کمال
 و جوب مطلق جلوه و فیض بخش پستی را بلندئی
 و ستمندی را از چندی عنایت فرما تو ده غم را
 جنت اعلی کن و گلشن دلها را حدیقه انجلی ما

بیهوشانرا هوشی ده و خستگانرا بیدار نما و
 خافلانرا هوشیار کن و محرومانرا محرم اسرار
 نما و مجربانرا مظهر غفران کن و آیوسانرا
 امیدوار نما قرن عظیمت را بغایت قدیمت
 مزیّن کن توئی مقدر و توانا توئی عالم و بینا

الله ابھی

امی منجذبان جلال ابھی در ہوت قلب بجز
 محبت یاران پر موج و ہیجان و ارضبای
 مودت دوستان پر نشد و سکر آن

آنی

آتی نیکگذرد مگر آنکه بخاطر آید و دمی میرود
 مگر آنکه یاد شوید درستان مقدس بحال
 تضرع و ابتهال نیاز نشود که ای قومی قدیر
 کل در قبضه قدرت آیریم تو مجیر بودی استگیر
 غیابی کن موهبتی فرما ابواب فضل گشا
 و نظر الطاف افکن نیم جان بخش بفرست
 دلها میشتاوارنده کن دیده مارارو
 کن وساحت دلها را رشک گلزارو
 چمن نما بشارت بازو احوال ده و مستر

بجانها بخش قوت قدیمه ظاهر نما و قدرت
 عظیمه ما بهر طیور نفوس در هوای دیگر پروا
 ده و مهران ناسوت را با سراسر ملکوت
 دمساز کن قدم ثابت بخش قلب را سخ
 عطا فرما ماگنه کاریم تو آمرزگار ما بگذریم
 تو پروردگار بیسرو سامانیم تو بلجا و پناه
 بر نشرفحاشات آید کن براعلا کلمات
 تو فین بخش میرا ز اسروان کن غیوایا
 گنج روان بخش نا توانا را توانائی بخش

وضعیفا ز قوت آسمانی ده تویی پروردگار
تویی آموزگار تویی داور کردگار

ای یاران این مناجات را بحال تضرع و
ابتهال بدرگاه ملکوت جلال بخوانند
و طلب تایید کنند امید از فضل قدیم
و روح جدید رب مجید آن است که این

مسئول استجاب گردد و رعاع

هوالمشفق الکریم

المهی المهی تو بینا و آگاهی که بجای و پناهی جز

تو بخت و نجوم و بغیر از سبیل محبت راهی
 ندیده ام صبح امید الطاف بنهایت روشن
 و باز و در سحر گاهی بر جان و دل تر مرده
 بیاد جمال و کمالت خرم و دمساز بهر قطره
 که بعواطف رحمانیت موفق بحریست بیکران
 و هر ذره فی که بر تو انوار عنایت مویند
 اقبابت درخشنده و تابان پس ای
 پاک یزدان من این بنده پر شور و شیدا را

در پناه خود پناهی ده و بردوستی خویش
در عالم هستی ثابت و مستقیم بدار و این مرغ
بی پروبال را در آشیان رحمانی خود بپر
شاخسار روحانی خویش مکن و ماوانی
عطا فرما ع ع

هو الله

ای پروردگار این دوستان را در
بوستان عنایت و گلستان مروت
در کنار جویبار احدیت سروهای پر نضارت

و طراوت

و طراوت فرما و این اختران نورانیرا در خاوردن
 روشن و درخشان بنا و این تشنگان بادیه بجز انرا
 بر بحر بی پایان وارد کن و این گنگشتگان صحرای
 اشتیاق را بوثاق نور آفاق در آرتا در نظر
 کلمه توحید تجید تو مشغول گردند و در انجمن امکان
 سرمست جام تو شوند و در بزم الست هر یک
 قدحی بدست گیرد و قص کنان و پاکوبان در
 وجد و سرور آید و در شوق و شور نغمه آواز
 کند که محیر عقول و شعور گردد ای ابره بران

ای پاکیزدان غایبی نما موهستی عطا فرما
 احسانی کن نایدی ده توفیقی بخش تاب آنچه
 رضای مبارک است موفق گردیم و مؤید شویم
 تویی مقتدر و توانا و مؤید و دانا ع

هو الابی

ای پروردگار مستمدا ینم رحمتی کن فقیرانم
 از بحر غمنا نین بخش محتاجیم علای ده ذلیلانم
 عزتی بخش جمیع طپور و وحوش از خوان نعمت
 روزی خوار و جمیع کائنات از فیض عنایت

بهره بردار این ضعیف را از فیض جلیل محروم مفرما
 و این با تو آنرا از توانائی خویش غایتی بخش
 رزق یومی را را بجان ده و معیشت ضروری را
 بر کتی احسان فرما ما مستغنی از دون تو گوئیم
 و بکلی باید تو افیتم راه تو پوئیم روی تو بچویم
 راز تو گوئیم تویی توانای مهربان و تویی راز
 عالم نهان و علیک التیمة و التهنات ع

هو الابی

ای خداوند بی نیاز این دلها را بر از خویش

دسازکن و از بیگانه و خویش بی نیاز فرما
 از جام صبوحی در صبح احدیت بنوشان و از
 جام الت سرت نما این بندگان و اله
 و شیدای تو آند و این مشتاقان آشفته و
 پریشان تو سرگشته کوی تو آند و پر جذب
 در روی تو و کله آهوی تو در بیابان
 بجزان سرگشته و سرگردان هستیم و در واد
 حرمان پریشان بدرقه عنایت بفرست
 و پیک هدایت تا بوئی از کوی تو بمشام

در آید و پرتوی از رویت در کلبه احزان این
 حسرت زدگان افتد ظلمت دیو جور نبوت بدیل
 گردد و گلخن جرمان گلشن احسان گردد تویی
 توانا و بینا و ششوع ع

هفته

ای خداوند تو آگاهی و دانا و بینا که آتی
 فراغت از یاد یارانت ندارم و بدون تو
 ایشان نفسی بر نیارم و بجز نفایشان آرزویی
 ندارم مجتشان راحت جان است و

تغایب

لغایشان سرت وجدان ایخداوندشکر
 تو را که یاران از جند راهوشمند فرمودی و
 هرستمند را از کفر هدایت بهره مند کردی
 مواهب بیکران مبذول داشتی و
 بخشش بی پایان شایان فرمودی هدایت
 کبری رایگان بخشیدی و موهبت
 عظمی ارزان نمودی پس این یاران را
 در ملکوتت بزرگو فرما و با یکدیگر رو
 و مهربان فرما تا هر یک بجهت دیگری

جانفشانی ناید و گوهر فشانی کند و بمیدان
 قربانی شتابد فیض رحمانی باید و مواب
 آسمانی جوید و علیکم التَّحِیَّةُ وَالتَّسْلِیْمُ
 هُوَ

پاک یزدانا کل گنه کاریم و تو آمرزگار
 جمیع جامع عیبیم و تو کاشف کروب
 گناه این عاصیان را در لوح محفوظ ثبت
 مفرما و از رِق منشور محو کن نظر با سخا
 و استعداد مفرما با آنچه شایان آستان

رحمانیت است معامله فرما غفران صفت حلیل است
 و عفو و صفح از عظم نفوس انخداوند مجید پس
 گناه این بیچارگان را بخش و از قصور این صبیان
 درگذر و نسیب عظم ذنوب و گناه
 این بی پناه بزرگتر از کوه پر شکوه اول
 قصور این بیسیر و سامان را بخش پس گناه هر صاحب
 نادان تویی بخشنده و مهربان تویی آفریننده و مستعان
 ع ع

هو الله

ای پروردگار این دوستان یاران تو اند

و این

۸۹

و این جمع عاشقان پریشان تو بلجای جز
پناه تو ندارند و امانی بغیر از بارگاه تو نیستند
پس بد فرما و عنایت و نصرت فرما و بد
و آنچه رضای خودت است دلالت کن
و بر امرت مستقیم و استوار بدار
بیچارگانیم آوارگانیم در ماندگانیم فسردهگانیم
پژمردگانیم جانی بخش در روانی بده
دری بخش گشایشی بنما سروسامانی بخش
در دردمانی بنما زخم را مرهمی کن و زهر را

شکری

شکری نما ظلمات را انوار کن و رخسار
راحت آشکار جز تو ندانیم جز تو بخوئیم
جز نامت نگوئیم جز در بادیه محبت بنوئیم
مرحمت فرما عنایت کن هدایت بخش
انک انت القوی القدر ع ع
هو لله

ای یزدان مهربانم قصورم چوق و
عمل مبرورم بوق گنه کارم بد کردارم
نگینم بی تکینم بیچاره یم آواره یم گرفتارم

ستمگارم سن غمورسن سن غمورسن
 سن صبورسن سن کاشف ظلام دیجورسن
 الهی فضل ایله لطف ایله کرم ایله حمده
 معامله ایله گوگلری شاد ایله جانلری
 آزاد ایله احسانی مزداد ایله ع ع
 هو الله

ای یزدان مهربان و بخشنده و درخشنده
 زمین و آسمان ما جمعیم پریشان تو مستقیم
 درویشان تو آوارگانیم بیچارگان و قبادگانم

آشفگان افسردگانیم پرمردگان در زمین
 درمانی بخش رنجوریم دوای غنایت کن
 افسرده ایم شعله‌ئی ده پرمرده ایم لمعه‌ئی
 بیفشان بیگانه ایم آشنا کن پروا ایم
 پرسوخه شمع و فافرا تشنه ایم و بخون
 دل غشته چشمه خوشگوار برسان و از
 آب حیات بنوشان و لوله در شهر انداز
 و آشوبی در آفاق افکن تا دلها حیران تو
 گردد و جانها قربان تو ع ع ع

هوائه ای پروردگار آموزگاری و
 ای کردگار بزرگواری پس یاران مشتاقرا
 بهره فی از اشراق ده و عشاق روی بشعرا
 پرتوی ز دلبر آفاق بخش او ارگان بادیه
 هجرانرا بحیرم وصال در آرزو گمشگان
 صحرای فراقرا محرم حرم وصال کن
 عاشقانرا از حیران بخشیت ده و آشفگانرا
 در بزم قرب سرو سامان بخش صامتاً
 ناطق کن و قانظانرا امیدوار فرسما

بیگانگان را آشنا کن و محرومان را محرم راز
 فرما محمودان را برافروز و مسخدان را بنابر
 محبت بسوز طریق هدی بنما و ابواب
 ملکوت ابھی بگشا بیان حد و بعضا
 برانداز ایوان محبت و وفا برافراز
 و بیچارگان را چاره ساز ایدلبر مهربان
 هر بنیوانی سرگشته گوی تو و هر مرغ
 بی پروایی گرفتار موی تو و هر گشته
 و سرگردانی ناظر بسوی تو و هر خسته

۴۵
دل تشنه جوی تو و جانان هر چند غافلند
ولی کج در گفتگوی تو نداند و شناسند
بخونند و بنویند ولی مستحق الطافند و نراود
غایت و اعطاف ایگریم نظر باستعد
هر تقیم مفرما بفضل عمیم معامله کن و بنور
مبین هدایت فرما یاران خویش را یاور می
کن و عاشقان ملکوت جمال را بشمارت
وصال ده و دردمندان عشق را در ما
دل و جان بخش هر یک از خدمت

آستان

استانت موفق کن و در زمره رستمان
 در آرزو و استانت رستمان کن
 توئی مقدر و توانا و توئی بخشند و در خنده
 و تابان

به والله ای پروردگار این جمع را شمع
 روشن فرما و نفوس را تائید کن رو بهار را
 نورانی نما و خوبه را گلزار و گلشن فرما جانها
 بنفشات قدس زنده کن و نفوس را بیدار
 کبری نفیس فرما بخش آسمانی مبدول کن

و موهبت رحمانی شایان فرما و در کف
 حفظ و حمایت خویش محفوظ و مصون دار
 الطاف بی پایان شامل کن و غایات مخصوصه
 کامل فرما توئی دهنده و بخشنده و دانا
 ع ع
 هو الله

خداوند مهربان ما کو دکانیم بنوا و طفلانیم در تنها
 فرفوقا ولی سبزه جو یار تویم و نهالها
 پر شکوفه بهار تو از رشحات سحاب رحمت
 طراوتی بخش و از حرارت آفتاب موهبت

نشو و نما احسان فرما از نسیم حدائق حقائق
 لطافتی غایت کن و در بوستان معارف
 در خان پر برگ و باغ فرما در اقیانوس سعادت
 ابدی نجوم ساطع الأنوار کن و در انجمن عالم انسانی
 چراغهای نورانی فرما پروردگارا اگر بنوایی
 هر یک شهباز اوج عرفان گردیم و اگر بگذاری
 بگذازیم و بضر و زیان گرفتار شویم هر چه
 هستیم از تویم و بدرگاهت پناه آریم
 تویی دهنده و بخشنده و توانا ع ع

بنام یزدان مهربان

پاک یزدانا خاک ایران را از آفتار مشکبیز
 فرمودی و شورا انگیز و دانش خیز و گوهر ریز
 از خاورش همواره خورشیدت نور افشان
 و در باخترش ماه تابان نمایان کشورش مهر
 پرور و دشت بهشت آسایش پر گل و گیاه
 جانپور و کسارش پر از میوه تازه و تر
 و چمنزارش رشک باغ بهشت هوش به پیام
 سروش و چویش چون دریای زرف پر

خروش

خروش روزگاری بود که آتش دشت
خاموش شد و اختر بزرگوارش بچنان در زیر
روپوش باد بهارش خزان شد و گلزار
دلربایش خارزار چشمه شیرینش شوگشت
و بزرگان نازینش آواره و در بدر هر کسودور
پرتوش تاریک شد و رودش آب
باریک تا آنکه در یابی بخت بچوش آمد
و آفتاب دهنش دردمید بهار تازه رسید
و باد جانپز و روزید و ابر بهمن بارید و پرتو

آن مهر پرور تا باید کشور بجنبید و خاکدان
 گلستان شد و خاک سیاه رشک
 بوستان گشت جان جهانی تازه شد و
 آوازه بلند گشت دشت و کُها سبز و خرم شد
 و مرغان چمن برانه و آهنگ همدم شدند
 هنگام شادمانیت پیغام آسمانیت
 بنگاه جاودانیت بیدار شو بیدار شو
 ای پروردگار بزرگوار حال سخنچی فراهم شد
 و گروهی همدستان گشته که بجان یکپوشند

تا از باران نجشست بهره بیاران دهند و
 کودکان خور در را به نیروی پرورش در آغوش
 هوش پرورده رشک دانشندان نمایند
 آئین آسمانی بیاموزند و نجش یزدانی آسگار
 کنند پس ای پروردگار مهربان تو پشت و
 پناه باش و نیروی ازو نجش تا بارزوی
 خویش رسند و از کم و بیش درگذرند و
 آن مرز و بوم را چون نمونه جهان بالا
 نمایند ع ع

هوائه

ایدلبر آفاق وای معشوق هر بنده مشتاق
 این نفوس فضل و موهبت نفیضد و این
 اشخاص اهل اخلاص هر یک ماهی تشنه
 بسند و در غایت عطش آرزوی دریایی تو
 نمایند و مرغان چمنستان هدایتند و شیخ
 و تهلیل تو پردازند مشتاقان روی
 دلجوی تواند و مقنومان خلق و خوی تو
 و شب و روز بجان و دل در جستجوی تو

و در آرزوی وصول شهر و کوی تو دلبر
 دلهار ابربا دلدارا با امید وصال نوازش
 نما و نشینا بر جای وصال کام آنان را
 شیرین فرما کل را سر مست باده سرور کن
 و از جذب و شوق و وله و شور نصیب
 موفور بخش دلهار خرم کن و جانها بجانان
 رسان بر خیز این جهانند بجهان دیگر آگاه
 فرما و از نسیم گلشن ملکوت ایچی مشامها معطر
 فرما قوت آسمانی بخش و قدرت ربانی ده

نطق فصیح غنایت کن و بیان بلیغ بیاموز
 تا هر یک در این گلستان الهی مانند طهور آسانی
 کلبانگ خالق و معانی زنند و آهنگ
 معنوی بلند نمایند ایخدا می مهربان این
 موهبت ارزان فرما و این غنایت شایان و
 رایگان کن تویی مستعان و تویی متان
 لا اله الا انت الارب المعطى الکریم العزیز الوهاب ع

بهو الله

خداوند مهربانایا کریمایا ای جمعاً بشمع

مجت

محبت روشن ما و این نفوس انبثات
 روح القدس زنده کن انوار آسمانی بخش
 و موهبت کبری مبذول دار تأییدات
 غیبیه برسان و مکاشفات روحانیه
 ارزان فرما دیده ما را بنور هدیمی روشن کن
 و دلها را بیفوضات باقناهی غبطه گلشن ما
 ارواح را بشارت کبری ده و نفوس را بموہبت
 عظمی منقحر ما امی پروردگار فقیرانیم گنج
 ملکوت ارزانی ما ذیلدایم در ملکوت غیر فرما

بیروسانیم در پناهت بلجا و ماوسی ده
 طالبانیم بالطف بی پایان رهبری ناسکتیم
 نطق فصیح بخش بی تو تیم قدرت ملکوت
 احسان فرما پروردگارا آموزگارا خطا
 بخش عطا بده گناه بیامرز مارا آداب
 رحمانی بیاموز تویی دهنده تویی بخشنده
 تویی مهربان رعاع

هو الله

رحمانا رحما کریم شرق و غرب از انوار مشرق

جمال

جمال منور است و شام روحانیان از نغمات
 قدت معطر خداوندانند گازاد ظل عنایت
 پناه ده نادانان را بر اسرار حقیقت آگاه کن
 بیچارگان را لطیفی بخش و آوارگان را سروستان
 ده دلهای شکسته را مسرور کن و مرغان
 بال شکسته را پرواز ده تشنگان را از
 سبیل عنایت بنوشان و فقیران را از گنج
 ملکوت مستغنی فرما طفلان را در مهد عنایت
 پرورش ده تا ببلوغ برسند مریمان را

بدرمان آسمانی درمان فرما تا صحت و عافیت یابد
 خداوند اکو را ز اینیا کن و کرانرا شنو انما
 مردگانرا زنده کن و پرمردگانرا تر و تازه فرما
 نو میدانرا امیدوار کن و محرومانرا بهر عطا
 سزاوار فرما توئی بخشنده توئی دهنده
 و توئی مهربان ای پروردگار هر چند ^{ضعیف} فقیریم
 ولی تو قوی هستی و هر چند فقیریم تو غنی هستی
 و هر چند ذلیلیم تو عزیز هستی پس نظر بفرمود ^{ضعیف}
 مفرما بلکه آنچه مقتضای غنای مطلق و قوت

وقدرتت ارزانی کن توئی حیم توئی
رحمن توئی بخشنده توئی مهربان
ع

هونه

پروردگارا یزدانا مهربانا این بنده تواز
اقصى بلاد شرق بغرب شناخت که شاید
از نجات عنایات شامهای این نفوس
معطر شود نسیم گلشن هدایت بر این
ممالک بوزد نفوس استعداد الطاف
تو یابند قلوب تبشیرات تو گردند

دیده ما مشاهده نور حقیقت نماید گوشها از ندا
 ملکوت بهره و نصیب گیرد ای پروردگار
 دلها را روشن کن ای خداوند مهربان
 قلوب را رنگ گلزار و گلشن فرما ای محبوب
 بیما نجات عنایت بوزان انوار
 احسان تابان کن تا دلها پاک و پاکیزه شود
 از تائیدات تو بهره و نصیب گیرد
 این جمع راه تو پویند راز تو جویند رو
 تو بینند خوی تو گیرند ای پروردگار

الطاف بی پایان ارزان فرما کنج هدایت
 رایگان کن تا این سچارگان چاره یابند
 تویی مهربان تویی بخشنده تویی دانا و توانا
 ع ع

هوائت

بروردگار آموزگار این بندگانزایانه
 تویی واقف اسرار و آگاه تویی جمیع
 ماهاجزیم و تو مقتدر و توانا جمیع ماگنه
 کاریم و تویی غافر الذنوب و رحیم و رحمن
 خطا ما بسیار است ولی بجز رحمت تو

بی پایان

بی پایان عجزنا بسیار است و لکن ناید
 و توفیق تو آشکار پس ناید ده و توفیق بخش
 و ما را با آنچه سزاوار در گاه تست موفقی ما دلهما
 روشن کن و چشمه را اینمانا و گوشه را
 شنا کن مردگان را زنده فرما و مریضا
 شفا بخش فقیر را غنی ما و خائف را امنیت
 بخش و ما را در ملکوت خویش قبول نما
 و بنور هدایت روشن کن تویی مقدر
 تویی توانا تویی کریم تویی رحمن و تویی مهربان
 ع ع

هوتہ

پروردگارا مهربانا ایجمع توجہ بودارند
 مناجات بسوی تو نمایند در نهایت تضرع
 بملکوت تو تبتل کنند و طلب عفو و غفران
 نمایند خدایا این جمعا محترم کن این
 نفوس را مقدس نما انوار هدایت تابان
 کن قلوب را منور فرما نفوس را مستبشر کن
 جمیع را در ملکوت خود داخل فرما و در دو
 جهان کامران نما خدایا ما ذلیلیم عزیز فرما

عاجزیم

عاجزیم قدرت عنایت فرما فقیریم از کثر
 ملکوت غمی نما عیلم شفا عنایت کن خدا
 برضای خود دلالت فرما و از ششون نفس
 و هوامقدس دار خدایا ما را بر محبت خود
 ثابت نما و بر جمیع خلق مهربان فرما موقت
 بر خدمت عالم انسانی کن تا جمیع بندگانت
 خدمت نمایم جمیع خلقت را دوست داریم
 و جمیع بشر مهربان باشیم خدایا تویی مقدر
 تویی رحیم تویی عفور و تویی بزرگوار
 ع

هولت

خداوند مهربانایا ای سنجید در ظل رحمت تو آند و
 این نفوس متوجه بملکوت تو خدایا بکنیم
 کرم عنایت کن فقرایم از کثر آسمانی بخش
 ما دایم بجناتق اشیا دلالت کن
 ضعیفیم قوت آسمانی رسان فانی هستیم بعالیا
 بقادر آرزو محتاجیم و منتظر بایید تو اگر عنایت
 رسد قطره دریا شود ذره آفتاب گردد
 اگر از الطافت محروم ماند از هر چیزی بی بهره

و نصیب شود پس عنایت کن مرحمت
 فرما تا علم وحدت عالم انسانی بلند نمایم
 و نورانیت آسمانی شرق و غرب را احاطه کند
 جمیع احزاب متحد شوند و حیات ابدی بخوبی
 و ترویج و وحدت عالم انسانی نمایند و صلح
 عمومی انتشار دهند توئی کریم توئی معطی
 توئی مهربان عاع

هفته

پاک یزدانا بیانی و شنوا و مقتدری و

توانا

توانا صیدت نبأ عظیم در جمیع اقالیم منتشر
 و پر تو شمس حقیقت در کل افاق ساطع و باهر
 یاران در نهایت روح و ریحان و دوستان
 منجذب روی آمنه تابان زبانها بذکرت
 همدم و قلوب بنفحات قدس تبشیر
 دمبدم رویها همه سوی تو و دلها آید
 کوی تو و جگرها تشنه جوئی ندای اسم
 عظمت زلزله در افاق انداخته و قوت
 کلمه امت علم بر شرق و غرب افراخته

مقبلان کل در نهایت قبل و اقبال و مؤمنان
 در کمال تضرع و مکتوت جمال پروردگارا
 کل را تا یید فرما و توفیق عطا کن تا سبب
 آسایش جهان آفرینش گردند و شرق و
 غرب را آرایش بخشند سبب الفت و احسان
 عالم گردند و خادم نوع بشر شوند جمیع
 امم را بجان و دل دوست حقیقی گردند
 و کافه ادیان را در نهایت روح و روحان
 یار روحانی شوند ظلمات بیگانهی محو کنند

و آواز گمانی در جهان نشنیده خداوند اکل را
 در پناه خویش نپاوه و با لطف بی پایان
 شادمان و کامران فرما تویی مقتدر و توانا
 و تویی بنیاده و شنوای ع

هوانه

پروردگارا این اطفال را نهالهای بهیال
 کن و در حدیقه یشاق نشو و نما بخش و
 بفیض سحاب ملکوت ابھی طراوت و لطافت
 ده مهربانا طفل صغیرم بدخول در ملکوت

گیر فرما

کبیر فرما در زمین آسمانی فرما ناموس تیم لاهوتی فرما
 ظلمایم نورانی کن جسمایم روحانی
 ما و منظر فویضات ناقصی فرما تویی مقدس
 و مهربان ع ع

هوتہ

ای پروردگار در کتب و صحف بو اطمینانیا
 اخبار فرموده ئی و اسرائیل را بشارت داده ئی
 و نوید بخشیده ئی که روزی آید اسرائیل نوید
 امیدوار گردد و اسیر ذلت کبری عزت

ابدیہ

ابدیه یابد انقوم پریشان در ظل رتبا بخنود
 در ارض مقدسه سرو سامان یابند و از اقالیم
 بعیده توجه بصهیون فرمایند ذلیلان عزیز
 گردند و مستمندان تو انگر شوند گمنامان
 نام و نشان یابند و بمغوضان محبوب جهانیان
 شوند حال ستایش تو را که روز آن آیش
 آمد و اسباب سرور و شادمانی حاصل شد
 اسرائیل عنقریب جلیل گردد و این پریشان
 بجمع مبدل شود نغمه حقیقت طلوع نمود و

پرتو هدایت بر اسرائیل زد تا از راههای دور
 بانهایت سرور بارض مقدس ورود یابند
 ای پروردگار و عدویش آشکار کن و سلا
 حضرت خلیل را بزرگو ار فرما توئی مقدر و
 توانا و توئی بینا و شنوا و دانا ع
 بنام آفریننده توانا

سپاس و ستایش خداوندی را ستراوار
 که آفرینش را بتوانائی خود از برهنگی نابودی
 ربائی داد و پوشش زندگی سرافرازی بخشید

این لوح از
 عجل قدم است
 حضرت زکریا
 منجمله از
 در سجده

learnings from the writings of Bahaullah
 تقدیر نمودند. کویچه چاب سنگی در این لوح زیارت کردم در آنهم است
 در نماز عجل قدم در دهند چاب سنگی. حضرت زکریا را در این لوح
 در کجا نیز آمده است چاب که در آنهم است. از آنجمله است
 بخواند از این لوح که اینها را میخواند در آنهم است. عجل قدم در
 کوه در آنهم خواندند. در آنهم در آنهم کوه در آنهم است.

پس گوهر پاک مرد را از میان افریدگان
 گزید و او را پوشش بزرگی آرایش
 فرمود هر که زنگ خواهش از آئینه دل
 زدود سزاوار این پوشش یزدانی شد
 و خود را از برهنگی نادانی رهائی داد این
 پوشش تن و جان مردمان را بزرگترین
 مایه آسایش و پرورش است خوشا
 روز آنکه بیاری خداوند از آرایش کستی
 آنچه در او است رهائی یافت و در سایه جنت

دانائی بیاسود آوای هزار دستان که بر
 شاخارد دوستی سرایان است بگوش
 دوستان رسید پس فرمان شد که این
 بنده پانچ برخی از پر شهاب گشاید و آنچه
 از راز ما که نگارش آن شاید آشکار نماید
 در آن نامه دلپسند نگارش رفته بود که کدام
 از کیش آوران برد دیگری برتری دارد
 در اینجا خداوندی گانه میفرماید میان پمیران
 جدائی نهنم چون خواست همه یکی است

و راز مکی یکسان جدائی و برتری میان
 ایشان روانه پیمبر استگو خود را بنام
 پیمبر پیشین خوانده پس چون کسی بنام
 این گفتار پی نبرد بگفته نامی ناشایسته برد
 دانای نیار از گفته او لغزش پدیدار
 نشود اگر چه پدایش ایشان در جهان یکسان
 نه و هر یک بر فقا رو کرد در جدا گانه پدید
 و در میان خوردی و بزرگی نمودار ولی
 ایشان مانند ماه تابان است چنانچه او

هر گاه می بنمایشد با گانه پدیدار با آنکه هیچ گاه
 او را کاهش و نیستی نه پس استه شده که این
 نه مبی و کمی است ولی جهان با پدیدار شایسته
 اینگونه رفتار است چه هر گاه که خداوند
 بمانند پمیری را بسوی مردمان فرستاد
 بگفتار و رفتار می که سزاوار آن روز بود و مردان
 شد خواست یزدان از پدیداری ^{مردمان}
 دو چیز بود نخستین رسانیدن مردمان از
 تیرگی نادانی و رهنمائی بروشنائی دانائی

دویم آسایش ایشان و شناختن و
 دستن راههای آن پمیران چون
 پزشکانند که سرور شگفتی و کسان آن
 پرداخته اند تا بدرمان یگانگی بیماری بنگیرند
 چاره نمایند در کردار و رفتار پزشک
 جای گفتار نه زیرا که او بر چگونگی کالبد و
 بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ
 بینش مردمان زمین بفرز آسمان دانش او نرسد
 پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته

یکان نه بسیند جای گفتار نه چه هر روز
 بیمار را روش جدا گانه سراوار و
 همچنین همیران یزدان هر گاه که جهان را بخورشید
 تابان دانش درخشان نمودند بهره نراوا
 آن روز بود مردم را بسوی خداوند بختا خوانند
 و آنها را از تیرگی نادانی بروشنائی دانائی
 راه نمودند پس باید دیده مردم دانا بر راز
 درون ایشان نگران باشد چه که همگی را خوا
 یکی بوده و آن راهنمائی گمشگان و

و آسودگی در ماندگان است ای یاران
 مردمان را آگاهی نه بکشید تا بهنگی را
 جامه آگاهی پوشید و از بند تیرگی نادانی
 رهائی بخشید باز نگارش رفته بود
 که گروهی خود را پیشوا داشته آنچه بر ازوی
 دیش سخن بجای آورند اگر چه خداوند
 بمانند چراغ خسرو در برای مردمان افروخته
 و مایه راهنمایی ایشان ساخته ولی هیچکس نبی
 پرورش بجای نرسد چنانچه بچه شیرخوار

اگر

۱۰۱

اگر پرورش نیابد ناچار آنچه سزاوار است
خداوند کارگانه میفرماید هیچ چیز ایمانیست
هویدا نگردانیم پس مردم را از پرورش
ناگزیر است و او را در بلندی و برتری انجام
هویدانه هر چه شتابد برتری یابد و هر
روز او را روشی جداگانه در خود
ای خردمند اگر دانش مردم را اندازه
هویدا میشد پیروی را سزاوار بود پس باید
کوشش نمود تا برتر از خود در اجست و فرمان

او رفتار کرد و چون ترازوی دانش
 سنجیده شود کسی را جز فرستادگان
 خداوند این پایگاه بلند از این روست
 که دانشوران بگفته پیمبران گرویده اند و
 ایشان را می‌رهای و رهنمایی بندگان یافته‌اند
 زیرا که دانش آنها را می‌بوی و کمی هویدانه
 اگر نخواهیم در این گفتار سخن گوئیم نامه بستوه
 آید و خامه ز آتاب نوشتن نماید اگر در
 گفتارهای خردمندان بویژه جالینوس

دانشوران دیشه نمایند راستی این گفتار آشکارا
 شود و دیگر در روش آئین داران با
 یکدیگر نگاشته بودند در فرمان تازه
 میفرماید باین آئین داران بیگانهگی و
 خوشخونی رفتار کنید همیشه فرمانها
 یزدان مردم را بر راه دوستی و مهربانی
 خوانده ولی مردمان برخی از آنرا پیروی
 نموده و برخی از آنرا بکنار نهاده اند و
 بپندار خود پرداخته از گفتار پروردگاری

بهره مانده و از بهوشش کوشش مردم دور
 شده پس اگر دانا میان زمین بیدیه بنیند
 در گفتار جهان آفرین بنگرند و بهوش و
 دانش اندیشه نمایند ناچار بنهان آن پی
 برده از گفتهای پریشان دیگران بگذرند
 و دیگر پریش همتم را خداوند مهربان در
 فرمان خود پاسخ فرموده که پاری آن این است
 بناخواست کسی را در کیش در آوردن روا
 نه راستی از گری جدا شده پس هر که

بیروان

یزدان گوید از دیگران چشم پوشید برین
 پیروی یزدی از گرداب تیرگی رمانی یافت
 و هیچ گاه مردمان را بنا خواست در آوردن
 کیش یزدان روا نبود هرگاه آفتاب
 جهان تاب یزدانی کیتی را روشن فرمود
 پس از چندی مردمان فرمانهای یزدی را
 فراموش نمودند و آنچه سزاوار نیست
 رفتار کردند چه اگر امروز کسی از پیروان آئین
 پیمبری باده خورد پیداست که بنخواست آن

گوهر پاک نبوده همچین در همه چیز با بگرید
 برخی فرمانهای یزدان را نفهمند و بکارگاه
 ناشایسته پرداخته اند ای دوستان
 گفته های پیشینان و چگونگی گذشتگان
 شایسته ایروز فیروز نیست مردمان را
 بیماری فرا گرفته بگوشید تا آنها را بان
 درمان که ساخته دست توانای پزشک
 یزدان است رهایی دهید
 باز در چگونگی کیشها نگارش رفته بود خردمندان

گیتی را

کستی را چون کالبد مردمان دانسته چنانکه
 او را پوشش باید کالبد گیتی را هم پوشش
 داد و دانش شاید پس کیش یزدان جامه
 اوست هر گاه کهنه شود بجامه تازه او را
 بیاراید هر گاهی راز و شش حد گانه سر او
 همیشه کیش یزدانی با نچه شایسته آرزوست
 هویدا و آشکار دیگر در گفته های این داران
 گذشته نگاشته بودند دانش ستود
 از این گفتار های بهوده دوری جوید آرزوست

یکنامدم رایگان آفریده و او را بر همه
 آفریدگان بزرگی داده پس بلند می‌ستی و
 بیشی و کمی بسته بپوشش اوست هر که
 بیشتر کوشد بیشتر رود امیدواریم که ازین
 دل بیاری باری ژاله بخش لاله دانش
 بروید و مردم را از تیرگی آرایش بشوید
 و بر حی نهر پر ششها که در نامه بود زبان خام
 پاسخ آن دلیری نمود چه که امروز سبسته
 آن نه تازی گوید نه هر چه دانسته گفته آید

ونه هر گفته گاه آن باشد بخواست خداوند
 هر گاه که شاید بنگارش آن پردازیم
 هو الابی الابی

ای سرور هوشندان آنچه بسلام
 مشکین نگاشتی خواندیم و باستان بزدان
 زبان ستایش گشادیم که پر تو خورشید
 آسمانی چنان درخشید که در دلهای ایران
 سپیده امید مید و مرده رسید
 که امی ایران دیرین بگوشید و بگوشید

و بگویند

و بگوئید و بشنوید که یزدان سر پرده پیشین
 بر افراخت و پرچم فارس را بلند نمود
 و اختر ایران را نزار روشن کرد خزان گذشت
 دی بر آمد باد بهار رسید و گلشن بگشا
 دید تا اسیران سرد گردند و بنیوایان
 رهبر هر میر و سامان سرو سامان جوید و
 لانه ویران ایران ایوان کهنان گردد
 کلبه دودمان دیرین بهشت برین گردد
 و آشیان مرغان اندوهگین گلگشت

دلشین پس باید سپاداش این بخش خداوند
 آفرینش کوشش نمود تا همه یاران در سر ابرو
 یزدان در آیند و بزرگواری جهان آسمان
 رخ بگشاید تا روی زمین اینینه چرخ برین
 گردد و جهان پستی پر تو جهان بالا گیرد
 ای یزدان پاک این بنده دیرین را
 اندوهگین مجواه شادمانی آسمانی بخش و
 فریزدانی بده ستاره روشن نما
 و گل گلشن کن سرور آستان نما و هنر

جان با لایر سرنه رویش را بدخشان و
 گوهرش را بیفشان جانشرامگبار
 کن و دلش را گلزار ما تا بوی خوش
 جان پرور گردد و پر تو رویش افزون
 از ماه و اختر تویی مهربان و تویی نجشده
 و توانا ای یار دیرین پرش چندان
 نموده بودی پرش سخت این بود
 که چرا آئین همپیران دگرگون گردد و روش
 و خوران مانند بوقلمون مهنر سر ایلینا

رُوشی بود و اختر عیویان را تابشی و سرور
 آزیان را فرمایشی و مهر سپهر جهان بالا
 این و درخششی گفتار و کردار و آئین
 و روش و فرمایش هر یک دیگرگون بود
 این چه راز است نهان و پنهان زیرا
 باید فرمایش یزدان بر یک روش باشد
 تا بخشش آسمان رخ بگشاید انهی
 بدان که جهان و آنچه در اوست هر دم
 دیگرگون گردد و هر نفس تغییر و تبدیل جوید

زیرا

زیرا تغییر و تبدل و انتقال از لوازم ذاتیه
 امکان است و عدم تغییر و تبدل از خصائص
 و جوب لهذا اگر عالم کون را حال بر یک
 منوال بود لوازم ضروریه اش نیز یکسان
 میگشت چون تغییر و تبدل مقرر و ثابت
 روابط ضروریه اش را نیز انتقال و تحویل
 واجب مثل عالم امکان مثل همگیل
 انسان است که در طبیعت واحده مداوم نه
 بلکه از طبیعتی طبیعی دیگر و از فراجهی دیگر

انتقال نماید و عوارض مختلف گردد و این
 متوقع شود لهذا پزشک دانا و حکیم حاذق
 در مانرا تغییر دهد و علاج را تبدیل نماید
 بیدیه بینا ملاحظه کنید که انسان در شکم مادر
 خونخوار است و در ممد و گهواره شیرخوار
 و چون نشود و نما نماید بر خوان نعمت پروردگار
 نشیند و از هر گونه طعام تناول نماید
 زمان طفولیت را حکمی و دم شیرخوار را
 رزقی و سن بلوغ را اقتضائی و جوانی را

قوت و قدرتی و ضعف و پیررافتور و
 رفاوتی در هر درجه انسان را اقتضای و
 در دیش را درمانی و همچنین موسم صیف را
 اقتضای و فصل خزان را خصوصیتی و موسم
 دی را برودتی و وقت بهار را نسیم معتدله
 و شمیم معبری حکمت کلید اقتضای این نماید
 که بتغییر احوال تغیر احکام حاصل گردد و بتبدل
 امراض تغیر علاج شود پزشک دانا بکل
 انسان را در هر مرض دوائی و در هر دردی در مان

دهد و این تغییر و تبدیل عین حکمت است زیرا
 مقصد اصلی صحت و عافیت است و چون
 علاج را تغییر دهد نادان گوید این دلیل بر مادی
 حکیم است که در وی اول موقوف بود پس تغییر داد و اگر ناموفق بود
 در آغاز تجویز کرد ولی رنجوردان اذعان نمایند
 و بر وجدان بفرزاید و این را بدان که
 این یزدانی برد و قسم است قسمی تعلق
 به عالم آب و گل دارد و قسمی دیگر بجهان جان
 و دل اساس این روحانی لم تغییر و

لم تبدل است از آغاز ایجاد تا يوم مبعث
 و تا ابد الابد بر کینوال بوده و هست و
 آن فضائل عالم انسانیت و این حقیقتی
 دائمی سرمدی یزدانی و روش و فرمایش
 ابدی خداوند آفرینش است و قسمی از
 این تعلق بحکم دارد و آن مقتضای هر
 زمانی و هر موسمی و هر درجه در سن تبدیل و
 تغییر ماید و در این کور عظیم و دور جدید
 تصرفات احکام جسمانی اکثر بیت عدل را

چه اینکورا امتداد عظیم است و این دور را
 فتنه و وسعت و استمرار سردی بادی
 و چون تغییر و تبدل از خصائص امکان و
 لزوم ذاتی این جهان است لذا احکام
 جزئیة جسمانی باقتضای وقت و حال تعیین
 و ترتیب خواهد یافت اما اساس
 اینم یزدان را تغییر و تبدل نبوده و
 مثلا خصایل حمیده و فضائل پسندیده
 و روش باچکان و کردار بزرگواران و قهار

نیکوکاران از لوازم این یزدان است و
 این ابد تغییر ننموده و نخواهد نمود اما حکام
 جسمانی بسته باقتضای زمان در هر دور
 و کوری تغییر نمایند در این عهد و عصر که
 جهان جهانی تازه گشته و جسم امکان
 لطافتی و ملاحظاتی بی اندازه یافته است
 که احکام پیشینان بتمامه مجری گردد لا والله
 و از این گذشته اگر در ظهور مظاهر مقدسه
 این تازه تأسیس گردد جهان تجدید شود

و ہیکل عالم در قیص تازہ جلوہ نماید جو آبا
 پرستش ثانی بدان کہ پیغمبران را از
 کتب و صحف مقصود معانی است نہ الفاظ
 و مراد حقیقت است نہ مجاز مادہ است
 نہ صورت گوہر است نہ صدف
 آن حقیقت معانی کلید کہ رہبر پیغمبران است
 یکی است و آن دستور العمل کل لهذا
 فی الحقیقہ ہر پیغمبری بر اسرار جسم پیغمبران
 مطلع و لو بظاہر کتاب و را ندید و سخن

اورانشینده و آئین جهانی اورانشینده
 زیراروش و سلوک و اسرار و خاتوق آئین
 روحانی کل یکیت پرشش سوم در
 خصوص تجمیر و کفین نفوس متصاعده الی التدر
 سوال نمودید که در کتب سماویہ مختلف نازل
 کدام یک بجز است و کدام یک در
 و صحیح آئین پسین نسخ آئین پیشین است
 و چون بدیده بینا نظر فرمائید ملاحظہ می کنید
 کہ چنین است و اما سوال چهارم

سوال

سوال نموده بودید که ارواح بعد از صعود اجسام
در چه مقامی قرار خواهند یافت بدان که
روح از حقائق مجرّده است و حقیقت مجرّده
مقدس از زمان و مکان است زیرا
زمان و مکان از لوازم حقائق جسمانیست و متجزّات
حقیقت مجرّده را چه زمانی و چه مکانی جسم و
جسمانی نیست تا از برای او مکانی تعیین کنیم
لا مکان است نه امکان جان است
نه تن لطیفه البتّه است نه کیفه جسمانیّه

نور است نه ظلمت جان است نه جسد
 از عالم یزدان است نه کیهان مکانش
 مقدس از اکنه و مقامش منزله از مقامات
 بلند است و مرتفع متعالی است و ممتنع
 کما عظمش را ایوان کیوان زندان است
 و قصرشید متعالیش را چرخ برین اسفل
 زمین و اما جده الّتی است از برای
 روح زیرا متحرک و مرکب و مکتب
 و مسی و محسن روح است نه جسد گنهگار

و ستمگاری و خوشحونی و نیکوئی نبعث
 از جان و روان است نه تن ناتوان
 لهذا همچنانکه عذاب و عقاب و سرور
 و اندوه و حزن و طرب از احساسات
 روح است کذک پاداش و ثواب
 و عقاب و جزا و مکافات که از نتائج
 اعمال حاصل راجع بروح است نه جسد
 هیچ شمشیری بجهت کشتن گیاهی مؤاخذه
 نگردد و هیچ تیزی بجهت زخم آسیری مستأ

نشود

نشود چه که آلت است نه فاعل محکوم است
 نه حاکم مقهور است نه قاهر و البها علیک

هو الأبهی الأبهی

ای همین از خدا بخواه که چون ابرهمن
 گوهر فشان گردی و چون صحن چمن
 گلشن بزدان شوی و گل و ریجان
 پروری نظر عنایت از ملکوت احدیت
 شامل و دریای عطا پر موج و مقدس
 از ساحل نامدات خوانده شد و

مضمون معلوم گردید در خصوص ناهمای
 پیغمبران سوال فرموده بودید که با وجود
 کثرت انبیاء در قرآن معدودی قلیل عبارت
 از هشت نفر مذکور حتی حضرت مه آبا و
 زردشت مذکورند و حکمت این چه چیز است
 بدان که در قرآن بیست و هشت پیغمبر بجا
 مذکور ولی فی الحقیقه کل مرموز زیرا
 از برای مظاهر مقدسه دو مقام است
 مقام توحید و مقام تحدید در مقام توحید

حقیقت واحد هستند در این مقام می
 فرماید لا تفرق بین احد من رُسُلِهِ مثلش
 مثل شمس است هر چند مطالع و مشرق
 متعدداست و لکن شمس واحداست
 که مشرق و لاج از کل است در این مقام
 ذکر هر یک را از انبیا ذکر کل است نام
 احضام جمله انبیاست و مقام دیگر
 مقام تحدید است و آن بحسب مراتب
 و شئون مطایر مقدسه است در

این مقام میفرماید تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ
 عَلَى بَعْضٍ مَثَلِ انِّمِقَامِ مَثَلِ بروج است
 که آفتاب را در هر یک از آن تأثیر می‌خاص
 و در جاتی از حرارت مختلف است
 چنانکه آفتاب را در برج اسد نهایت حرارت
 حاصل و در برج دلو و حوت حرارت
 معتدل پس معلوم شد که ذکر بعضی از دنیا
 عبارت از ذکر کل است در این مقام
 چیزی بخاطر رسد که مادام چنین است چرا

کفایت

کفایت بذکر یک نفس از انبیا شد و بس
 حکمت ذکر بیت و هشت چه چیز است
 این معلوم است که نظر حکمتی ببالغه الهی
 در زمان ختمی مآب روحی له الفداء و قوعات
 دست میداد و بمقتضای وقت و مقتضای
 حال و قوعات پیغمبران سلف نازل میشد
 و بیان میگشت لهذا ذکر بعضی از پیغمبران
 و قوعات ایشان نظر بحکمت ببالغه در قرآن
 عظیم شد و چون مقام نبوت مقام صفا

و استفاضه است و در عالم خارج مثال
 مجسمش کوکب قمر مکرم است و ماه را در
 دور فلکی بیت و هشت خانه محقق آما
 حضرت مه آباد و حضرت زردشت در
 قرآن تلویحاً مذکورند و نفسی با جمال پی
 برده چنانچه اصحاب رس و انبیاء
 ذکر نموده و این رس رود ارس است
 و این پیغمبران ایشان متعدد بودند
 از جمله حضرت مه آباد و حضرت

زردشت بود و اهباء هلیک ع ع
 هوته

ای یاران عزیزان هر فردی از افراد
 انسانی چون از خاور زندگانی در جهان
 هستی سر بر آورد ناچار روزی در
 باختر نیستی متواری گردد از آغاز ولادت
 نشو و نما کند و از پستان زندگانی
 شیر نوشین نوشد و در آغوش
 ماز و نعمت پرورده گردد تا بدرجه بلوغ

رسد و نهال آسا برگ و شکوفه نماید باروز
 گردد ثم لطیف بنشد روز بروز ترقی کند
 تا بدرجه کمال رسد پس از آن رو با سخط
 نهد روز بروز قوی تجلیل رود تا درخت
 کهنه گردد و از بار و برنی بهره ماند نه است
 بکلی طراوت و لطافت زائل شود و
 افسردگی و پژمرده گی رخ دهد بیفایده
 شود بدرجه رسد که دیگر امید نشو و نما و
 طراوت و لطافت نماند حال باید و میان

حقیقی تخم همان درخت را در بوستان بنفشه
 تا دوباره بروید و نشو و نما کند و نهال
 بهمال شود و در نهایت تازگی و برازندگی
 و آزادی پرورش باید و بخشش جهان
 آفرینش در غایت لطافت و ملاحظت و
 حلاوت دوباره رونق قدیم و برکت
 دیرین حاصل نماید دهقان دانایان
 مجرب نماید اما دهقان نادان بکوشد
 که آن درخت کهن را دوباره بنشو و نما آرد

و این مستغ و محال حال در خان مبارکی
 چند در ایام سلف در این گلشن هستی و بوستان
 بخش الهی نشود و نما نمودند تا کمالات
 خویش را در جمستان حقیقت بنمودند و الطاف
 و بخش ایزدی جلوه نمود و آنچه باید و شایسته
 از تأثیرات حقیقی و فضائل عالم انسانی
 ظاهر و عیان نمود درخت تنومند شد و
 شاخها امتداد یافت و بر جان آفرینش
 سایه افکند و طوائف و ملل در ظل مدد

آسایش یافتند و از فواکه طیبه آن پرورش
 جستند تا آنکه دو رجات منتهی شد تجدید
 لازم گشت نهال دیگر از همان شجره مبارک
 آغاز نشو و نما نمود حال این درخت آسمانی
 و شجره رحمانی تسبیح آمدن رحمان فرخنده آسمان
 که در نهایت طراوت و لطافت و ملاحظت
 و فیض و برکت در نشو و نماست و آنرا
 فائز فروغ ممتد نماید و بار و برش بخشش
 آسمانی و موهبت رحمانی و کمالات

انسانی و آثار قدرت سبحانیت این
 نهال همان شجرات ولی نادانان گمانکنند
 که درختی دیگر است و ثمری دیگر بجان است
 نه شجره الطاف خداوندی گانه این سهود خطا
 جمالت است نفاهت است عدم در آیت
 بی نصیبی است محرومیت منفوری است
 مغروریت باری مقصود اینست که احدی
 در گلشن آمال و پسیان نهال بهیالی در
 نهایت قوت و قدرت ارزشات

سحاب موهبت و حرارت شمس حقیقت
 و هبوب نسائم عزت ابدیه در نشو و نماست
 فیض ابدی و بخش آسمانی این نهال را
 دوباره در ایران انبات فرمود شایان
 شکر انیت است سزاوار ممنونیت است
 لائق حمد و ثنای حضرت احدیت است
 پارسیمان را کوب لامع آمال هزار سال
 در باختر افول متواری بود اجمده از خاوار
 عزت آسمانی در نهایت لمعان درخشند

و تابان گردید دور جدید رسید حیات
 تازه حاصل شد آن بهار روحانی که از هزار
 سال تا بحال منتقل می‌باشم تا بستان و خزن
 و رستان گردیده بود دوباره آن بهار
 در نهایت طراوت و لطافت با سپاه
 بخشش خداوند آفرینش در دشت و صحرای
 ایران خیمه برافراخت و نهایت آمال و
 آرزوی ما پرسیان حاصل گشت که
 آن بیلان سخن گو که آن مرغان چمن نیکو

کو آن تزدوان گلشن ایزدی کو آن طوطیان
 شکر شکن پرسی احمد ته اندک اندک پی
 بگلشن بردند و در این شاخار آهنگ
 آواز و شهنواز نمودند امید چنان است
 که غنچه در زمین آسمان اندازند و لوله
 باوج اعلی رسانند و زلزله در ارکان سار
 اقالیم فکینند تا عزت ابدیه یاران نیاکان
 در بازماندگان ظاهر و آشکار گردد و سروری
 پیشدادانیان در دودمان کیانیان آشکار

و عیان شود پس ای یاران پارسیمان
 هنگام شادمانی است و دم کامرانی و دو
 رحمانی و بخش آسمانی خوشایغیرزانی
 که از باده موهبت الهی سرست شوند و
 قدح بدست گیرند و رقص کنان و پاکوبان
 و کف زنان در این میدان بشکرانه خلدند
 یگانه پردازند و بگردار و رقرار و گفتار
 این نهال بهمال را آساری کنند ای
 یاران پرسی آقا بستی پر تو الطاف

بر جمع اطراف زد جمع طوائف و مل را
 نصیب ارغایت و موهبت بخشید کل را
 در سایه بخش جهان آفرینش در آورد و فرمود
 همه بار یکدارید و برگ یکشاخار این جنبه
 وحدت عالم انسانی و عمومیت بشری است
 که بلند فرموده این اساس متین را چنان
 قوی و زرین و متین بنیاد کرد که در الواح
 بصیرت تعلیم داد که دشمنان را دوست نگردد
 بدخواهان را خیر خواه داند بیگانگان را آشنا

کمارید و دور از نزدیک شمرید و جمع
 ملل را پیوند و خویش خوانید دیگر دشمنی در
 میان نه که مقابله ^{خصومت} لازم آید و بعد اوست
 و پاداش قیام گردد البته صد البته
 دایما مظاهر رحمت باشید در حق بیگانه
 و خویش و توانگر و درویش حتی
 بدخواه و بدکیش خیر اندیش باشید
 این است و صایای الهی این است
 تعالیم آسمانی جانان خوش باد ع

هوالمجی

ای پرسیان بلند آشیان سالک
 دراز است و دهرهای بیشمار که از جواد
 روزگار و وقایع لیل و نهار در گوشه
 پز مردگی خرنیده و در حفره افسردگی آرزو
 و طپسیده بودید در نهایت شدائد
 و ممنوع از هر عواند بودید حال ابر
 بخش پروردگار بلند شد و فیض و بارش
 بیشمار مبذول داشت و پرورش

گوهرهای

گوهرهای جانهای ایران در آغوش صدف
 مهر حضرت مهربان پردهت شما اگر گوهر آید
 خوشی و شادمانی نماید و اگر مرغان چمن پروردگار
 آغاز بانگ و نوا کنید بال و پر بکشاید
 و با شیان بلندیزدان دل بندید آفتاب
 سپهر یزدانی از خاور مهر و مهربانی درخشید
 و پرتوی در نهایت روشنی بر جمیع جهان
 انداخت بنیایان شادمان شدند
 و کوران آغاز آه و فغان کردند بانگ

سروش بگوش هوش بشنوید و آواز
 راز از صرخ حشاشان گوش کنید اکنون
 روز بیداری است و هنگام هوشیاری
 زنده دلان در خوشی و شادمانند و
 مردگان در اندوه و نادانی اکنون هنگامی
 است که نیاکان را شنود کنید و جان
 و روان را بهبود نمایند جانها مان شادمان
 ع ع

هو

ای مهربان نامه شمار رسید و بر مضمون

اطلاع

اطلاع حاصل گردید مکتوب ناطق بود و
 دلیل بر نورانیت قلب از اشراق صبح صادق
 جناب امین نهایت ستایش از شما و
 جوانان فارسیان نموده اند که الحمد لله در
 گلشن فارسیان نهالهای بهیالی بنهالت
 طراوت و لطافت در نشو و نماست و
 در غایت ثبوت و استقامتند اگر کرد
 باد آزمایش آفرینش را احاطه نماید این شجاعت
 نهایت استقامت مقاومت کند من

نیز شهادت میدهم که چنین است امروز
 اجتمای پرسی در نهایت صدق و راستی
 دوستی طلبند صلح و آشتی جویند حق پرسی
 کنند و بر جهان و جهانیان استین بپوشانند
 لهذا مقرب درگاه جمال مبارکند و مقبول
 عقبه مقدسه سوال از آیام حضرت
 زردشت نموده بودید در تواریخ در این
 خصوص اقوال مختلفه است هیچیک
 شایان اعتمادند آنچه حقیقت است این است

که آن کوکب نورانی در بین حضرت موسی و
 حضرت عیسی طلوع نمود یعنی تقریباً هفتصد و
 پنجاه سال بعد از موسی هذاهو الحق و مابعد
 الحق الا الضلال المبین ولی اوقات را
 اهمیت نه آن نیز نورانی نیز اشراق بود و
 بر خاور و باختر تر تواند اذخت در هر زمان
 و در هر مکان طلوع کرده باشد زمان و
 مکان را حکم در عالم جسمانی بود نه جهان الهی
 علی الخصوص زمان که امر اعتباریت عالم

وجود سرد است یعنی یکروز بی بدایت
 و نهایت است این از مننه باعتبار
 حرکات و ظهور و غروب کواکب است
 روز و ماه و سال ثبوت دارد ولی وجود ندارد
 یعنی سال و ماه و ایام ثابت است ولی وجود
 ندارد مانند جهات نظیر شرق و غرب و
 جنوب و شمال ثبوت دارد ولی وجود ندارد
 وحیدک البهار، الأبی ع

هوتة العزیز پسی هر چند الان بوجه تکریر نتوانم و

فرصت ندارم مع ذلک مختصر جواب بمقوم
 میگردد تا بدانی که در این باب چه قدر
 عزیز می و در نزد عبد لهما چون بمقتول
 درگاه کبریا معروف از فقره بی که در
 کتاب اوستا مندرج سوال نموده
 بودی پس بدان که مقصد از عبارت
 این است که بار خدا خداوند عالم را
 همه انجمن را شاه بهرام و رجا و ندر را
 دستور پوشوتن را پیغمبر اشید را

اشید ما را اشید رومی را سید شام را
 کبخر و پادشاه را دین زرداشتی را
 آفرین و ستایش و نیایش باد و صون
 و عون و عنایت از آنان طلبیم و سدرت
 جویم زیرا در لسان فارسی کلمه را اداه
 تخصیص است و این یک معنی از معانی
 راست و معانی دیگر نیز دارد اما از
 علم نجوم مرقوم نموده بودید آنچه منجمین را
 الیوم تصور است یعنی استباط اخبار آیه

از اوضاع نجوم او نام محتم است ولی
 قواعد نجوم موجوده از سایر جهات مضبوط است
 نه استنباط اخبار آتی اما حقیقت حال
 این است که در این فضای نامتناهی بسبع
 اجسام نورانی حتی جزئیات کونیه مانند اعضاء
 و اجزای بیکل انسان با یکدیگر مرتبط است
 و تعلق تام دارد یعنی بیکل عظیم عالم را
 بیکل صغیر انسان قیاس نماید چگونه
 اعضا و اجزای کلیه و جزئیة انسان

با یکدیگر مرتبط و متعلق است. همچنین در ارکان
 و اعضاء کائنات این حقیقت و ارتباط
 واقع است مختصر ذکر شد و اما قضیه
 اجنه و غول و آل آنچه در کتب آسمانی نازل
 معنی دارد و آنچه در افواه عوام جمیع
 او نام محض است مراد از اجنه نفوس
 خضیه است که ایمان و یا انکارشان ظاهر
 و مشهود نیست حضرت اعلی میفرماید
 ابحن من استجن فیه نار النفی و اما غول و

آل مقصد از آن منظر غفلت فضیلت است
 و آنچه حکایات و روایات که در این خصوص می
 شنوید جمیع معانی دارد ولی آنچه عوام
 میگویند یا مشاهده مینمایند ایضا او نام است
 و شاید در نظرشان مجسم میگردد اما از سنه
 ذبح حیوانات سؤال نموده بودید چون جاد
 از عالم جاد می فانی شود بعالم نباتی آید پس ترقی
 کند و چون نبات از عالم نباتی فانی گردد
 ترقی نماید بعالم حیوانی در آید و چون از عالم

حیوانی فانی شود بعالم انسانی آید ترقی کند مبنی بر
 این حکمت است که خوردن گوشت مباح گردیده
 با وجود این شفقت و محبت انسان چندان شنود
 از ذبح حیوان نیست ولی این نظر بر جرم و مروت
 نه حکم الهی حکم الهی همان است که در کتاب منصوص
 باخضار مرقوم شد از عدم فرصت معذور دایره
 یار با و فاجاب حاج آقا محمد را بنهایت شکیباق
 نجات ابدی ابھی ابلاغ و ارید و علیک
 البھار الأبھی ع ع

بهائت

اثبات برپایان مکتوب مرقوم ملاحظه گردید
 و مقصد مفهوم شد سوال از حرکت و سکون
 اشیا ننوده بودید که باراده حق است یقین است
 زیرا مدد وجود از فایض الوجود است اگر بوجود
 امداد از حق نرسد کائنی از کائنات ب حرکت نیاید
 ولی مقصد و مراد این نیست که جبری در میان است
 بلکه مراد این است اگر مدد منقطع شود جمیع کائنات از
 حرکت بازماند مثلا اگر مدد روح از اعضا و اجزا

همکل انسانی منقطع گردد از برای هیچ عضوی
 حرکتی نماند و لکن این حرکت برضایت و خواهش
 نفس است نه روح است چه بسیار واقع که
 روح تقدیس جوید و جان جان طلبد و لکن
 نفس آماره مسلط شود و انسان را حرکتی مبتدا
 نماید که سبب کدورت روح شود در این مقام
 که ذکر میشود لَا حَرَكَهَ وَلَا سَكُونَ إِلَّا بِإِذْنِهِ
 اما سنده رو یا که مشاهده نمودی همین است که
 دیدی وَإِنَّ جُذُنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ البتة

جناب ابن ابر بر آن دو نفس ابر غالب گردد
 و آن دو شخص نفوس هستند که بمعارضه و مجادله
 بحق پردازند اما سده صرف ثالث
 این را در خاطر داشته باشید عاقبت ظاهر
 خواهد شد این روایا مطابق واقع است
 و علیک البها، الاهی

ع ع

بعون الله و تائیده و توفیقہ بر انجام این مجموعہ مبارکہ
 موفق گردید لاجد لآخر الفانی علی اکبر المیلادینا لیلۃ دهم
 ۱۳۳۲

